

الباب الثاني و العشر من الواحد الثالث ان مثل النقطة...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثاني و العشر من الواحد الثالث ان مثل النقطة
كمثل الشمس و مثل ساير الحروف كمثل المرايا في تلقائها و
ان كل ما في البسملة في النقطة و من يقل الله الله ربي و
لا اشرك بربي احدا فقد ذكر الله بما قد قدر في النقطة.

ملخص اين باب آنکه غرض ذکر از نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام "بسم الله الامنع الاقدس" عز الله الامنع الاقدس ذکر شود آنوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میشود زیرا که اگر بآء منفصل شود اول ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلشيء و علی کلشيء ظاهر است و این است سر کلام امیر المؤمنین - علیه السلام: "أنا النقطة تحت الباء" در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او

و همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله - صلی الله علیه و اله - ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شمس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عز او است الا مثل شبیحی که در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبة بشیح او در مرایا



ORIGINAL



AUDIO

و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل باعلی علو ما یعز به العبد زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور "من یظهره الله" مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افتده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو

و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و بایمان باو خود را معزز و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بنحو اشرف

و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلك العلم و وفقه بذلك العمل

اگر این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین - علیه السلام - را مثل فضل رسول الله - صلی الله علیه و اله - ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدل است بر این ذکر

البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشکال

و این بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرآتیکه تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین - علیه السلام - بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلك الظهور فانه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدير و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا یحکم بشیء فاذا یخلق ما یشاء و اعلى مما یشاء انه علی کلشیء قدير

ثمره این علم اینکه در ظهور "من یظهره الله" اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکم از این ذکر افعال التفضیل کجا میتواند آثار شمس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلك فی حد اللاشیء و ذلك فی حد مشیء الشیء بالله عز و جل و اگر کسی ثواب یک ﴿لا اله الا الله﴾ از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده اند کلشیء خدا را بلکه توبه

میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیء و آنچه تکلم باو مینماید تکلم خداوند است در حق آن شیء

اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصى است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد در هر ظهور یکه میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغناء و همچنین اولوالقدره و همچنین اولوالعزّة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که ما یذکر به اسم شیئی است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیست

و بین حد اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله - صلی الله علیه و اله - کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دوست و هفتاد سال بدرجات ما لا نهایه مهتدی بظهور اول او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی النار ایمان بحقق جنت و نار آورند و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که شهادت او عین شهادت الله بر کلشیء هست دهند بکسیکه کل بایمان باو مؤمنند و بدون ایمان باو حکم دون ایمان میشود

اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حد است او را حیف ذکر حاء است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود و در او بفتوای خود ایشان نمیشود

فوالذی فلق الحبة و برئ النسمة و تفرد بالعزّة و تقدس بالعظمة و توحّد بالکبرياء و المنعة هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بر شمس حقیقت و ما سوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل باو نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل لیل باشد و علم او باین

والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یدکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله یحب المتقین.